

# آسیای مرکزی زیر فرمانروائی روسها و چینی‌ها

■ نوشته: Ira M. Lapidus استاد دانشگاه برکلی (کالیفرنیا)

□ ترجمه: محسن مدیر شانه‌چی عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

■ منبع: کتاب A History of Islamic Societies از انتشارات دانشگاه کمبریج

□ در پایان قرن نوزدهم، جمعیت‌های مسلمان آسیای میانه تحت حاکمیت روسها و چینی‌ها درآمدند و روسها و چینی‌ها نیز همچون پرتغالیها، بریتانیایی‌ها، فرانسویان، آلمانی‌ها و هلندی‌ها فرمانروایان مردم مسلمان شدند. اما در مورد روسها و چینی‌ها، توسعه استعماری در سرزمینهای پیوسته به کشورهای استعماری رخ داد و به عنوان قلمروهای بیگانه که سرانجام به استقلال نائل می‌آمدند، تلقی نگردید؛ بلکه به چشم بخشهای متصل به امپراتوریهای فاتح نگریسته شد. از دیدگاه روسها و چینی‌ها مسئله «استعمار»، شکل مسئله «اقلیتها» را به خود گرفت. فرمانبردار و سرانجام جذب شدن مردم آسیای میانه در پیکره سیاسی جوامع امپراتوری روسیه، و سپس روسیه شوروی، و چین چگونه صورت گرفت؟ از نگاه مسلمانان، مسئله به این شکل درآمد که در برابر فشار برای مستحیل شدن در تمدن بیگانه، هویت مسلمانان چگونه تعریف شود. در هیچ جای جهان اسلام، استعمار اثری ژرف‌تر و ماندگارتر از اینجا نداشته است.

## حکومت تزارها و «جدید»ها

نخستین مراحل فرمانروائی روسیه در قرن نوزدهم مانند دیگر موارد حکومت استعماری بود. فتوحات روسها به آسیای میانه سازمان ارضی و اداری جدیدی بخشید. روسها ایالت‌های مسلمان نشین را قطعه قطعه کردند و منطقه را به دو حاکم نشین بزرگ تقسیم نمودند؛ یکی استبهای قزاقستان و دیگر سرزمینی که از آن پس آسیای مرکزی یا ترکستان روس خوانده شد.<sup>۱</sup> دولتهای خودمختار وابسته در بخارا و خیوه باقی ماند.

روسیه در آغاز نسبت به سازمانهای مذهبی مسلمانان نظر مساعد داشتند. در بخارا، تشکیلات مذهبی بسیار منظمی با حمایت دولت تمامیت اقتصادی و اجتماعی خود را حفظ کرد. نظام آموزشی مسلمانان همچنان به صورت مکتب و مدرسه بود. ناظران و معلمان را حکام محلی برمی‌گزیدند.

شیخ الاسلام و قضاوت مسئول نظارت بر مدارس بودند. دانشجویان و دانشکده (طلاب و حوزه علمیه) از عواید وقف مقرری می‌گرفتند و فارغ‌التحصیلان معمولاً به عنوان معلم، امام، مفتی و قاضی مشغول کار می‌شدند. نقش روحانیون مسلمان در میان قبایل و روستائیان همچنان ادامه داشت. زیارت و احترام زیارتگاهها جنبه محوری خود را در عبادات

مسلمانان آسیای میانه حفظ کرد. در سرزمینهای تحت حاکمیت مستقیم روسیه، تزارها معمولاً سازمانهای مذهبی مسلمانان را به منظور اعمال کنترل خود بر آنها توسعه می‌بخشیدند. در ۱۷۸۸، کاترین نخستین تشکیلات مذهبی اسلامی را در «اوا» (Ufa) برای مسلمانان اروپا و سیبری تأسیس کرد. «مفتی‌گری» دیگری در کریمه به سال ۱۷۹۴ برپا شد. در ۱۸۷۲ هیأت‌های جداگانه سنی و شیعه در ماوراء قفقاز شکل گرفت. مقامات روس، شیخ الاسلام شیعه و مفتی سنی، قضاوت و سران مجالس مذهبی را تعیین می‌کردند. تشکیلات اداری تزار انتصاب مفتی‌ها را برای مساجد محلی تنظیم می‌کرد (بسیاری از این مساجد خالی ماند)، حقوق آنان را می‌پرداخت، بر فعالیتهای آنان نظارت می‌کرد، و آنان را ملزم می‌ساخت که از لحاظ سیاسی وفادار باشند.

رژیم بر انتشارات مسلمانان نیز نظارت داشت. به این ترتیب، تزارها تشکیل «سلسله مراتب اداری» مسلمانان را تشویق کردند و در اصل آن را به کنترل دولت درآوردند. خط مشی تزارها شبیه حاکمان مسلمان بخارا و امپراتوری عثمانی بود؛ جز آن که تحت سرپرستی رژیمی غیر مسلمان اجرا می‌شد.

به هر حال، اختیارات تشکیلات روحانیت دولتی محدود بود. در نواحی روستایی و کوچ نشین، قاضی‌ها را خان‌ها برمی‌گزیدند؛ اما اینان تنها تأثیر محدودی بر کاربرد شریعت در امور مربوط به ارث، زمین، آب و مشکلات و مسائل خانوادگی داشتند. روحانیون و مدارس در درجه دوم اهمیت بودند.

بزرگان صوفیه که مستقل بودند و «ایشان» خوانده می‌شدند، از حمایت و وفاداری توده مردم برخوردار بودند و شکلی از اعتقادات اسلامی را حول محور احترام به مقدسین ترویج می‌کردند که در زیارتها و مراسمی که آمیزه‌ای از شعائر اسلامی و «شمنی» (کاهن پرستی) بود، تجلی می‌یافت.

برای مثال، در ترکمنستان مردم با پیوستگی‌های دودمانی و قبیله‌ای تشکل می‌یافتند و صوفیان مورد احترام در مقام میانجی بین قبایل در حال جنگ و میان خانها و قبایل عمل می‌کردند. گاهی صوفیها رهبر شورش ترکمن‌ها در برابر اقتدار ایران یا خیوه بودند. صوفیان به عنوان حافظان مکانهای مقدس، معلم، اداره کننده قبرستانها، رابط با مردگان مقدس و متخصص طب عامیانه نیز خدمت می‌کردند. آنان دارائی شخصی به صورت حقوقی در زمینه آب یا زمین نداشتند؛ بلکه زندگی خود را از راه فروش طلسم و تعویذ و دریافت پول برای انجام مراسم مذهبی می‌گذراندند.

کمک کرد. در فاصله سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۸۰، حدود ۴۰۰۰ خانواده روس در «سمیرج» استقرار یافتند و مستعمره نشینان تاتار و ازبک بیشتری از ترکستان سرازیر شدند. تا سال ۱۸۸۹، حکومت روسیه می‌کوشید مستعمره نشینی را محدود کند، اما ایجاد تشکیلاتی در زمینه سکونتگاهها در روسیه در سال ۱۸۹۶، احداث راه آهن ماوراء سبیری و پشتیبانی حکومت از تصرف سرزمینهای اضافی یا دست نخورده متعلق به قزاق‌ها، امواج بزرگی از مهاجرت روسها بویژه پس از سال ۱۹۰۵ پدید آورد. تا سال ۱۹۱۲، بیش از ۱/۵ میلیون روس ۴۰ درصد جمعیت استهبای قزاق نشین را تشکیل دادند. در روندی پیوسته، جمعیت فزاینده روسها، قزاقها را به فضاهای محدودتری راند و تمرکز قزاقها هر چه بیشتر به مستعمره نشینی روسها کمک کرد. از نگاه روسها، مستعمره نشینی امکان تغییر کاربری این منطقه استپی حاصلخیز را از شبانی به کشاورزی فراهم می‌آورد؛ آن را در برابر شورشیهای احتمالی ایمن می‌ساخت و فشار جمعیت در روسیه مرکزی و غربی را کاهش می‌داد. از دید قزاقها، این امر به معنی تخریب جامعه آنان بود. قزاقها به برخوردهای هر روزه با کوچندگان روس کشانده شدند و راههای کوچ و مهاجرت، آب و اراضی خود را از دست دادند.

برعکس، در ترکستان، روسها سیاست کمترین مداخله را در پیش گرفتند تا صرفاً کنترل نظامی و سلطه تجاری را تضمین کنند و صرف نظر از این موارد، در اقتصاد محلی، سازمان اجتماعی، آموزش و حیات فرهنگی مداخله نکردند. در حالی که روسها همه سطوح بالای حکومت در این سرزمین را در دست داشتند، تا حدودی امکان خودگردانی در سطوح محلی را فراهم ساختند. روسها دوره سه ساله‌ای برای بزرگان روستاها تعیین کردند و مقرر داشتند که سران ناحیه از طرف اهالی انتخاب شوند، هر چند امکان برکنار شدن آنان از طرف مقامات روس وجود داشت. محاکم قضایی سنتی و اسلامی کماکان به کار خود ادامه می‌داد. با این حال تشکیلات اداری روسها رؤسای مذهبی و ریش سفیدان روستاها را تحت کنترل مرکز درآورده بود، هر چند این امر در سطح محلی فراگیر نبود.

به هر روی، تأثیر روسها بر اقتصاد ترکستان اهرم اساسی تحولاتی بود که در پی آمد. در حالی که راه آهن کرانسودوسک - خزر - سمرقند (۱۸۸۱-۱۸۸۸) - تاشکند (۱۸۹۸) عمدتاً اهمیت نظامی داشت، خط تاشکند - آرنبورگ که در سال ۱۹۰۶ به پایان رسید، راه را بر مهاجرت کارگران ماهر و کارکنان روسی گشود و برپائی شهرهای جدید روسی را در کنار شهرهای قدیمی مسلمانان موجب شد. تاشکند، پایتخت ترکستان، صاحب مدارس، موزه‌ها، کتابخانه‌ها، روزنامه‌ها، رصدخانه و دیگر مؤسسات شد و به صورت الگویی برای تجدد روسی در آسیای میانه درآمد. سایر شهرهای ماوراء خزر و سمیرج نیز جمع کثیری از روسها را در خود جای داد.

مستعمره نشینی روسها در نواحی روستایی، برخلاف استهبای قزاق نشین، به این علت محدود بود که ترکستان جمعیت روستایی محلی زیادی از قبل سکونت داشتند. احداث راه آهن همچنین به افزایش شگرف تولید پنبه انجامید. با راه آهن، امکان حمل گندم شمال از اوکراین و غرب سبیری فراهم آمد تا اراضی آسیای مرکزی هرچه بیشتر به پنبه زار تبدیل شود. در نتیجه، سطح زیر کشت پنبه در فرغانه<sup>۵</sup> از ۱۴ درصد اراضی مزروعی در ۱۸۸۵ به ۴۴ درصد در ۱۹۱۵ رسید و جای گندم، سوگوم (ذرت خوشه‌ای)، یونجه و برنج را گرفت. با این حال، در مورد ترکستان تنها ۱۳ درصد زمینهای قابل کشت به پنبه اختصاص یافت و این به علت فقدان زهکشی و آبیاری کافی، استفاده صحرائشینان از زمینها و وجود قطعات وسیعی از اراضی غیر آماده بود که در مالکیت حاکم (امیر) بخارا قرار داشت. در ۱۹۱۲، پنبه ترکستان ۶۳/۶ درصد کل ذخایر پنبه روسیه را تشکیل می‌داد و در صنعتی شدن روسیه نقشی حیاتی داشت. با این وصف، ترکستان، زیر فرمانروائی روسها، دارای اقتصادی تک محصولی شد که ابریشم، خشکبار، انگور، شراب و چغندر قند آن را تکمیل می‌کرد. صنعتی شدن در آسیای مرکزی،

برجسته‌ترین و شگفت‌انگیزترین موضوع در جامعه ترکمن، «اولاد» یا دودمانهای مقدسی هستند که از نسل پیامبر (ص) و چهار خلیفه اول دانسته می‌شوند. نسل حضرت محمد (ص) و عثمان و علی (ع) از طریق دختران حضرت محمد، سید خوانده می‌شدند<sup>۲</sup> و زادگان ابوبکر (رض) و عمر (رض) را خواجه (خوجه) می‌خواندند؛ اعتقاد بر این بود که سیدها و خواجه‌ها قدرتهای مذهبی اسلاف مقدس خود را به ارث برده‌اند. این دودمانها در واقع فرزندان پیشوایان صوفی واسطه اولیایند. برای مثال، «گزلی آتا» بنیانگذار احتمالی دودمان «آتا» از صوفیان قرن چهاردهم [میلادی یا هشتم هجری] بود که به سلسله «بساوی» مربوط می‌شد. در ترکمنستان، همچون مصر، مراکش و بسیاری از دیگر نقاط جهان اسلام، سادات و صوفیگری درهم آمیخت. این دودمانهای مقدس، منزّه و واجب الاحترام تلقی می‌شدند و مصون از تعرض و دستبرد بودند. اعتقاد بر این بود که آنها از قدرتهای «شمنی» برخوردارند و می‌توانند ارواح خبیثه را بیرون رانند. مراسم ذکر آنان شفای روح بود و شور و جذبه در آن تجلی می‌یافت. ستایش دودمانهای مقدس از سوی مردم عادی ترکمن، به پرستش نیاکان در عهد پیش از اسلام شباهت داشت.

به طور کلی، پیدایش تشکیلات استعماری روسیه، استقرار پادگانهای روس، باز شدن منطقه به روی تجارت روسها، و رواج سیاستهای فرهنگی و آموزشی روسی به تحولات عمیقی انجامید. با این حال، ملزومات و عوارض حاکمیت روسها در هر یک از مناطق تحت سلطه آنان متفاوت بود و این امر به اهداف محلی سیاست روسها و ماهیت جوامع محلی مسلمان بستگی پیدا می‌کرد.

در ترکمنستان، اشغالگری روسها به تغییرات مهمی در ساختار مذهبی منجر شد. روسها برخوردها و درگیریهای ترکمنها را فرو نشانندند، مالکیت خصوصی اراضی را تشویق کردند؛ انتقال به زندگی یکجانشینی را ترویج نمودند؛ و به این ترتیب ضرورت واسطه‌گری مذهبی و همبستگی قبیله‌ای

را از میان بردند. در همین حال مساجد، محاکم قضایی، مدارس و زیارت جنبه عمومی‌تری یافت. با تجمع و تمرکز قدرت سیاسی، حتی در دست غیر مذهبی‌ها، گذار از نقش واسطه‌ای صوفیها به رهبری سازمان یافته روحانیون صورت گرفت. این امر همانند تحولات در مراکش و هند بود که ورود حاکمیت اروپایی، اقتدار صوفیان روستایی را به نفع روحانیون از میان برداشت.

در مناطق قزاق نشین،<sup>۳</sup> روسها کوشیدند ساختار کهن اجتماعی را درهم شکنند و جامعه‌ای مستعمره مستقر سازند. رواج اقتصاد بازار و مالیات مستقیم، موقعیت بزرگان قزاق را در برابر حاکمیت روسها و رقابت منشیان و تجار تاتار متزلزل ساخت. کوچ نشینان ناگزیر از یکجانشینی شدند و مستعمره نشینان روس شروع به اشغال زمینهای حاصلخیز «استفاده نشده»

کردند. به کارگیری داس امکان برداشت علوفه به عنوان علقی زمستانی را فراهم آورد و نیاز به کوچ و چادر نشینی را کاهش داد؛ قوانین روسیه، اراضی گروهی و حقوق جمعی نسبت به علوفه و علقی را به املاک و اموال خصوصی تبدیل کرد. حاکمیت روسها امنیت بیشتری برای کوچ نشینان فراهم ساخت و به آنان امکان داد به نواحی جدید راه یابند و در اراضی محدودتری به زندگی ادامه دهند.

مستعمره نشینان روس با محدود کردن کوچ نشینان به اراضی کوچکتر، توانستند در استبها سکنی گزینند. تا پیش از ۱۸۶۸ حکومت روسیه تنها خواهان سکونت و استقرار قزاقها<sup>۴</sup> یا سرباز - کشاورزان بود؛ اما پس از تصرف ترکستان، به کشاورزان روستایی نیز اجازه مستعمره نشین شدن داد. آزادی «سرفها» (دهقانان روسی) در ۱۸۶۱، گسترش دامنه تصرفات روسها را ممکن ساخت و افزایش جمعیت در روسیه اروپایی به این کار

پیش از ۱۹۱۷، بیشتر به صنایع فرآوری پنبه محدود می‌شد که در آن همه کارگران ماهر روس بودند. به این ترتیب، با اقتصاد ترکستان همچون اقتصاد مستعمره‌ای رفتار شد که از مواد خام آن به سود قدرت استعماری بهره‌برداری می‌شد و صنعتی شدن آن تابعی از منافع صادراتی بود.

سیاست‌های ارضی روسها همچنین پیامدهای درازمدت مهمی داشت. در ۱۸۸۶ رژیم تزاری زمینهای وقف را در زمره اموال اجاره‌کنندگان آن قرار داد و موارد وقف جدید را موقوف به تصویب دولت کرد. در ۱۹۱۳، همه اراضی تصرفی ملک مستأجران، و تمامی چراگاهها و زمینهای بلااستفاده اموال دولتی اعلام شد. تا سال ۱۹۱۳ حدود ۹۰ درصد اراضی قابل آبیاری در ترکستان به صورت املاک خرده مالکان درآمد. گرچه تغییرات داده شده در قانون ارضی، روستاییان را به مالک تبدیل کرد، اما آنان را در برابر اقتصاد مبتنی بر پول و وسوسه‌های بازار جهانی آسیب‌پذیر ساخت. روستاییان ناگزیر بودند برای خرید ابزار، گاو و (برای شخم‌زنی) و بذر، سرمایه‌ای بیابند و برای روبرو شدن با سالهای نامساعد از نظر فروش پنبه پولی تهیه کنند. در نتیجه، بسیاری مقروض شدند، زمین خود را به وام‌دهندگان واگذارند و به صورت کشتکاران مشاعی درآمدند. نتیجه کلی تغییرات در قوانین ارضی، تمرکز مالکیت در دست طبقه جدیدی از اربابان، بازرگانان، رباخواران، و گاه افراد موفق از اشراف سابق بود. متمرکز شدن اراضی در ترکستان به انسجام نخبگان زمیندار نوپورزوا انجامید و در درازمدت برای دهقانان سودبخش نبود.

در حکومت تحت‌الحمایه بخارا، مداخله روسها اثرات مشابهی داشت. احداث راه آهن، [دروازه‌های] بخارا را به روی سرمایه روسی گشود و آن را سخت به اقتصاد روسیه پیوند زد. اقامتگاههای دائمی برای کارگران روسی راه آهن در بخارا، ترمذ و سایر شهرها تأسیس شد و بانکها و بنگاههای تجاری روس افتتاح گردید. روسیه در مقام شریک تجاری عمده، جای ایران و هند را گرفت. بخارا به صدور پنبه، پوست بره، پشم، ابریشم، چرم، خشکبار و فرش می‌پرداخت و منسوجات، فلزات، شکر و چینی‌آلات روسی وارد می‌کرد. روسیه اداره گمرک بخارا را به دست گرفت و مسکوکات روسی را رایج ساخت. تغییر مسیر تجارت به سود تجار و دستفروشان تمام شد؛ اما پارچه‌باقان و صنعتگران محلی از آن زیان کردند. تولید فرش و ابریشم از این پس به صورت شغلی تجملی درآمد. سرمایه روسی، دهقانان بخارا را نیز از پای انداخت. دهقانان و روستاییان بخارا برای ادامه حضور خود در بازار جهانی پنبه ناگزیر از گرفتن وامهایی با بهره‌های کلان شدند و محصول پنبه را به بهای ناچیز پیش فروش می‌کردند. بسیاری از آنان زمین خود را از دست می‌دادند. همچنان که طبقه بورژوا از راه تجارت به صورت واسطه‌ای میان روسها و جمعیت بومی یا به عنوان کارگزار بنگاههای تجاری روسی رونق می‌گرفت و زمینهایی به دست می‌آورد، صنعتگران و دهقانان زیان می‌دیدند.

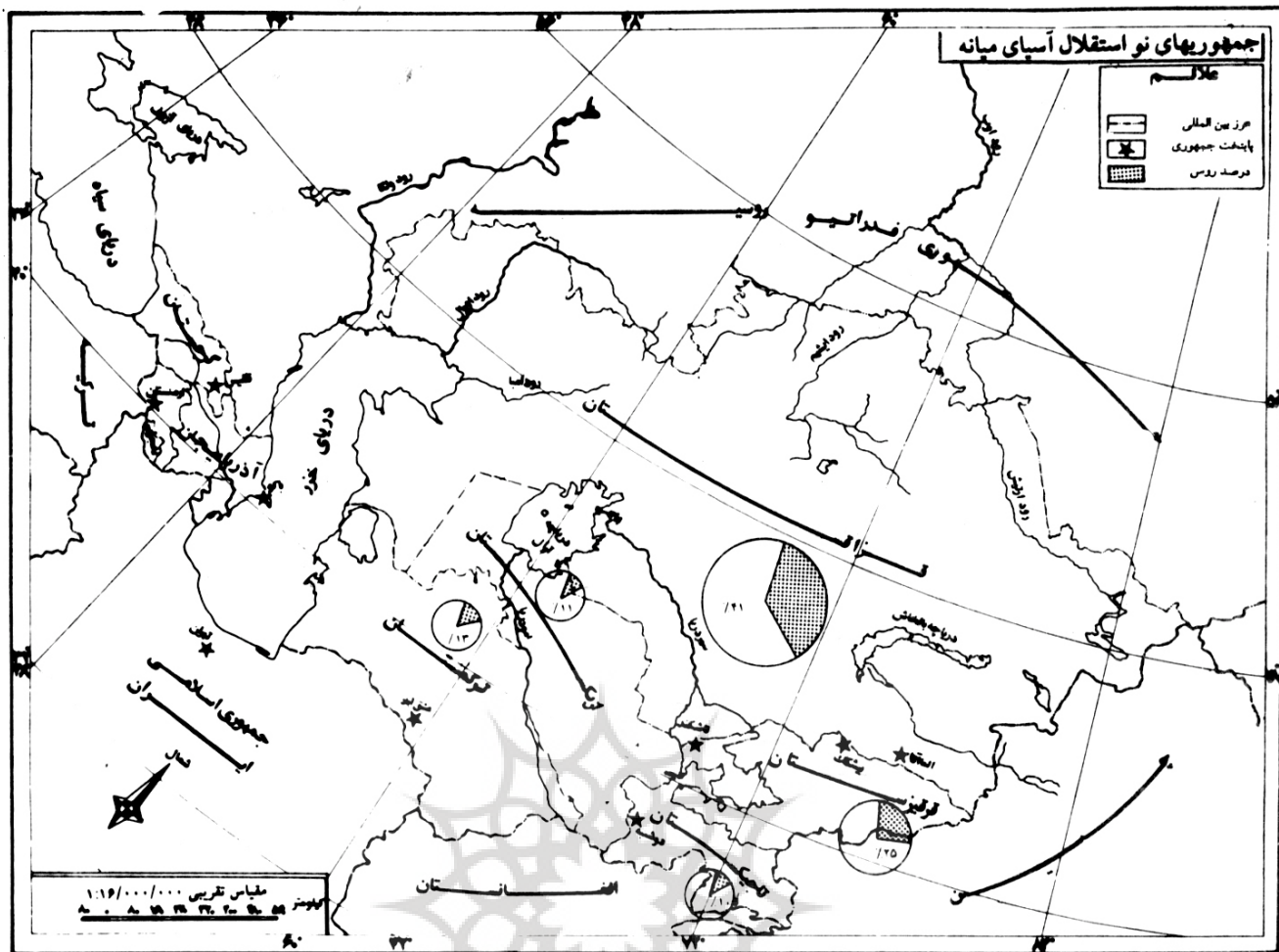
عامه مردم و بورژوازی جدید، واکنشهای متفاوتی در برابر حاکمیت روسها نشان می‌دادند. توده مردم، کم و بیش واکنشی انفعالی داشتند. صحراگردان، با وجود اسکان داده شدن و به فقر افتادن، عملاً در استیهای قزاق نشین بین سالهای ۱۸۶۹ تا ۱۹۱۶ و در ماوراء خزر در فاصله سالهای ۱۸۸۱ تا ۱۹۱۶ مقاومت نظامی از خود نشان ندادند. تنها در ماوراءالنهر و فرغانه مخالفت‌های پراکنده‌ای به رهبری صوفیان و راهزنی‌هایی بوسیله دهقانان رخ داد. در ۱۸۹۲ شورشی در تاشکند به وقوع پیوست که محرک آن اقدامات پزشکی برای جلوگیری از شیوع وبا شامل تزریق به زنان و ممنوعیت خاکسپاری در گورستانهای مسلمانان بود. در سال ۱۸۹۸، محمدالخلیفه کبیر (۱۸۵۶-۹۸) معروف به «ایشان مادالی»، در حدود ۲۰۰۰ نفر شورشی را تقریباً تا لحظه شکست رهبری کرد. مادالی شهرت و اعتباری در محل کسب کرده بود، نخست به عنوان فردی ساده لوح و سپس در مقام مردی مقدس. او در ۱۸۸۴ به زیارت مکه رفت و پس از بازگشت مؤسسات خیریه‌ای برای فقرا سازمان داد. وی به کمک پیروان خویش مدرسه، مسجد، خانه‌ای بزرگ، انبارها، آشپزخانه‌ها و اتاقهایی برای

همسران خود ساخت که خوشه‌وار در محوطه‌ای بزرگ قرار داشت. روحانیون ناراضی و صاحب‌منصبان پیشین، بخشی از پیروان او را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۸۹۸ افراد وی به چند پادگان روسی حمله بردند. آنان می‌خواستند روسها را قلع و قمع کنند و خانات خوقند (خان نشین خوقند) را دوباره برپادارند، اما بسرعت پراکنده شدند و مادالی اعدام گردید. با این حال مقاومت در ترکستان یکسره از میان نرفت. در فاصله سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۰ همزمان با حملاتی که دهقانان رانده شده از زمینها بوسیله رباخواران، به مستعمره نشینان روسی صورت دادند، راهزنیهای پراکنده افزایش یافت. جنگ جهانی اول، نخستین طغیانهای گسترده مسلمانان را پیش انداخت. در ۱۹۱۶ در اوج زمان برداشت پنبه، روسها کوشیدند ۲۴۰،۰۰۰ کارگر مسلمان را برای خدمت در گردانهای کارگری بسیج کنند. بیشترین مقاومت در مناطقی پیش آمد که جمعیت مستعمره نشین زیادی داشت یا در آن جا اسکان و تصاحب اراضی به زور صورت گرفته بود. بی تردید فلاکت اقتصادی طولانی به این ناآرامی دامن می‌زد. قزاقها به ساختمانهای حکومتی، مدرسه‌ها، ادارات پست، خطوط آهن و تلگراف، غیرنظامیان روس و دیگر نمادهای حضور روسها حمله می‌کردند؛ اما دهقانان روس با تصرف املاک و اموال بومیان و واداشتن آنها به فرار، دست به تلافی می‌زدند. قتل‌عامهای فرقه‌ای وحشتناکی از هر دوسو جریان داشت. قرقیزها نیز دست به شورش زدند و بسیاری به چین رفتند. اما دیگر مناطق مسلمان نشین در مجموع آرام بود.

طبقات متوسط، به جای مقاومت، منادی بیداری سیاسی و فرهنگی تازه‌ای شدند. از آغاز قرن نوزدهم، دانشگاه قازان به مرکز اصلی ارتباط فرهنگ روس با فرهنگ تاتارها و قزاقها تبدیل شده بود و پس از میانه قرن، روسها تلاشهای آموزشی خود را به گونه‌ای گسترش دادند. «نیکلای ایلمینسکی» مدارس ایجاد کرد که به تاتارها آموزش روسی و اروپائی می‌داد و در آنها مربیان بومی با استفاده از زبانهای بومی نقش داشتند. در حالی که بعضی از تاتارها به علت ترس از روسی شدن تحمیلی در برابر این برنامه مقاومت می‌کردند و برخی از روسها نگران آموزشی بودند که می‌توانست به تشویق زبانهای ملی و جدایی‌خواهی بینجامد، بسیاری از تاتارها از آموزش نوین به مثابه وسیله‌ای برای گسترش نوگرایی و ورود به حیات دولت روس استقبال می‌کردند.

در ترکستان، آموزش و پرورش روسی در نتیجه اعمال سیاستهای متفاوتی به مسلمانان رسید. در این جا فرماندار کل، «فون کوفمن» تصمیم به ایجاد مدارس برای سکنی‌گزینان روس گرفت (۱۸۷۶) که گرایش مذهبی خاصی نداشتند و منتظر ماند که مسلمانان داوطلبانه در آنها ثبت نام کنند و راه تمدن برتر روسی را در پیش گیرند. در ۱۸۸۴ نخستین مدرسه بومی روسی برای آموزش زبان روسی، حساب، جغرافیا، تاریخ، ادبیات و دیگر مواد درسی غیر مذهبی در صبح، و دین اسلام و زبانهای محلی در بعدازظهر تأسیس شد. تعداد کمی مدرسه کافی بود تا گروهی روشنفکر، معلم و مترجم مسلمان پرورش یابد. اما به طور کلی مسلمانان از این مدارس راضی نبودند، چرا که آموزش متون اسلامی در آنها ضعیف بود و این ترس وجود داشت که فرزندانشان از اسلام جدا شوند. تا سال ۱۹۱۷ آموزش اسلامی هنوز عمدتاً در دست روحانیون بود.

به هرحال، فتوحات و استعمارگری روسها به پیدایش بورژوازی بومی انجامید و آموزش و پرورش روسی، مانند موارد استعماری دیگر در سراسر جهان اسلام، به شکل‌گیری گروه کوچکی از اندیشمندان کمک کرد. در سایه نفوذ آموزش و پرورش روسی، و نیز افکار و آرمانهای تازه از ترکیه و ایران، این اندیشمندان کم‌کم خواستار اصلاح رفتار مسلمانان، خودبالندگی، روشنگری فرهنگی و سرانجام خودمختاری سیاسی شدند. برخی از اندیشمندان نسل نو بر توسعه ملی، و گروهی بر فرورم مذهبی پای می‌فشردند. با ورود به قرن بیستم، هواداری از سوسیالیسم نیز دیده می‌شد. مهمترین گرایشهای فرهنگی نوین، «اصول جدید» یا برنامه اصلاح آموزشی بود که بتدریج به جنبشی سیاسی بدل شد. اصول جدید از میان



نمایش درصد روسها به عنوان یکی از ترکیبات قومیتی غیر مسلمان در جمهوریهای نو استقلال آسیای میانه

خود، نه تنها متون اسلامی، بلکه زبان روسی، حساب، جغرافیا، تاریخ، موسیقی و طراحی را آموزش می‌داد. نصیری در این اقدام تهورآمیزش، متون مخصوص به خود شامل صرف و نحوی برای تاتارهای آموزنده زبان روسی و لغت نامه‌ای تاتاری-روسی تهیه کرد. او در زمینه علوم اروپایی نیز مطالبی نگاشت و آثاری درباره تجارت و صنعت انتشار داد. وی فولکلوربستی بود که افسانه‌ها و آوازهای تاتاری را گردآورد و آموخته‌های اعتقادات پیش از اسلام را حفظ کرد. گرچه او بارهبران مذهبی محافظه کار و برداشتهای آموزشی و تربیتی آنان مخالفت می‌ورزید، اما در حقیقت مسلمان پارسیایی بود و آثار مذهبی بسیاری شامل مطالعاتی در زندگی پیامبر (ص) و داستانهایی از اولیا و بزرگان اسلام انتشار داد. نصیری در دوره زندگی چندین شناخته نشد، اما در مقام مؤلف دائرةالمعارف و یک ساده‌نویس، در پیوند دادن اصلاح طلبی اسلامی به نوگرایی اسلامی، پیشگام بود.

نامدارترین رهبر «جدید»، «اسماعیل غصهرانسکی» (۱۹۱۴-۱۸۵۱) از تاتارهای کریمه بود که تحصیلات اروپائی داشت و به عنوان روزنامه‌نگار در استانبول و پاریس کار می‌کرد. وی در ۱۸۸۳ شروع به انتشار «ترجمان» کرد که بیانگر اصلی مبارزات «جدید» در راه نوسازی و یکپارچگی ملل مسلمان بود. غصهرانسکی بیش از آن که اصلاح طلب باشد، جهت‌گیری نوگرایانه داشت. او استدلال می‌کرد که مسلمانان باید از غرب وام گیرند، تا حیات فکری و اجتماعی خود را احیاء کنند. اسلام در عین حال که می‌توانست نظامی فلسفی و الهی باقی بماند، ملل مسلمان می‌بایست به صورت بخشی از تمدن فنی نوین درآیند. وی نمونه مثبت جامعه کوچک تاتار را در لهستان که از نظر مذهب مسلمان، اما از جنبه‌های دیگر کاملاً جذب شده [در تمدن غرب] بود، و نمونه منفی بخارا را به عنوان یک جامعه مسلمان

تاتارهای ثروتمند و کاملاً اروپایی شده [شهر] قازان و [شبه جزیره] کریمه ریشه می‌گرفت که غالباً در دانشگاه قازان تحصیل کرده و نه تنها رنگ فرهنگ روسی به خود گرفته بودند، بلکه نسبت به میراث اسلامی خود نیز حساس و از پیشینه و گذشته خویش آگاه بودند. بورژوازی تاتارهای ولگا و کریمه، مفاهیم و برداشتهای تازه را به قزاقستان، ترکستان و بخارا انتقال داد و در آن جا بر دیگر اندیشمندان مسلمان اثر گذارد. اما در مناطق اخیر، تأثیر [اصول] «جدید» اندک بود و برتری نفوذ آموزشی و مذهبی روحانیون سنت‌گرای مسلمان حفظ شد.

تجدید حیات فکری تاتارها در اوایل قرن نوزدهم به رهبری «ابونصر قرصاوی» (۱۸۱۴-۱۷۸۳) شروع شد. وی جوانی بود که در یکی از مدارس بخارا الهیات تدریس می‌کرد و مدعی برتری تعقل بر جزمیت بود. او تبعید شد، اما نظرات و دیدگاههایش را «شهاب‌الدین مرجانی» (۱۸۱۸-۸۹) فرا گرفت. مرجانی خواستار آزادی تعقل و آزادی قضاوت مستقل در امور مذهبی، رها کردن جزمیتهای ثابت گذشته، آموزشی نو برپایه تعالیم قرآن، حدیث و تاریخ اسلام، و آموزش زبان روسی و دانش نوین شد. برنامه وی در جهت اصلاح تعالیم و اعتقادات اسلامی و نوسازی و ادغام اسلام و فرهنگ روسی بود. به این ترتیب، مرجانی ترکیبی از جهت‌گیریهای اصلاح طلبانه و نوگرایانه را به نمایش گذاشت.

سهم اصلی در ایجاد ادبیات اسلامی و برقراری ارتباط با افکار و اندیشه‌های نوین، از آن «عبدالقیوم نصیری» (۱۸۲۴-۱۹۰۴) بود. او که فرزند یک معلم مذهبی روستایی بود، در مدارس قازان و بخارا تحصیل کرد، به عربی، فارسی و چغاتی درس خواند، روسی آموخت و زمانی در یک مدرسه دینی روسی به تدریس پرداخت. نصیری در ۱۸۷۱ این مدرسه را ترک گفت و مدرسه خود را گشود. وی براساس مفاهیم و برداشتهای تربیتی

عقب مانده و ناآگاه، معرفی می‌کرد.

غصهرانسکی در راه اندازی مدارس «جدید» پیشگام بود. تا ۱۹۰۵ قازان، ارنبورگ، باغچه‌سرای و باکو به مراکز مهم آموزش «جدید» تبدیل شده بود. غصهرانسکی همچنین کوشید تا براساس [زبان ترکی] عثمانی، زبان ادبی ترکی سنجیده‌ای به وجود آورد و آن را جانشین کاربرد سنتی عربی، فارسی و چغاتی کند. هدف نهایی غصهرانسکی انتقال فرهنگ اروپایی به ملل مسلمان و متحد ساختن آنان براساس زبانی مشترک، شکلی عقلانی از مذهب و سهمی از تمدن نوین بود.

روشنفکران و بازرگانان تاتار، مدارس «جدید» را در تاشکند و بخارا به راه انداختند و در این شهرها بود که تجار محلی پنبه و وام دهندگانی که آموزش روسی دیده یا در معرض افکار روسی قرار گرفته بودند، کار آنان را ادامه دادند. مدارس تاشکند و «تورکستان نینوگازت» [نشریه ملی ترکستان] که یک نشریه رسمی دولتی در زمینه ادبیات از یکی همراه با ترجمه روسی بود، ابزارهای اصلی گسترش علاقه و توجه به نوگرایی به شمار می‌رفت. بخاریاییان که از انقلاب ۱۹۰۶ ایران [انقلاب مشروطه ۱۲۸۵] و کودتای «ترکان جوان» در ۱۹۰۸ انگیزه یافته بودند، خود مدارس دیگری بنیان نهادند که بر مذهب تأکید داشت و امکان مطالعات تکمیلی در زبان روسی، حساب، جغرافی، فیزیک و شیمی را فراهم می‌ساخت. این مدارس با مدارس اصلاح طلبان در کریمه و قازان که در آنها بیش از آموزش مذهبی بر آموزش غیر مذهبی تأکید می‌شد، تفاوت داشت. در ۱۹۱۰ انجمن جدیدی موسوم به «اتحاد بخارای شریف» تأسیس شد و دست به چاپ مجله و توزیع متون ادبی زد.

این «بنی بوخارلر» [بخاریاییان جدید] شامل روشنفکرانی از میان تجار و روحانیون بود که بیشتر در استانبول درس خوانده بودند. آنان اصلاح طلبی از نوع ترکان جوان را با «جدیدگرایی» تاتار و احساسات پان اسلامی، ضد روسی و ضد فنودالی درهم می‌آمیختند.

نظریه پرداز برجسته اصلاح در بخارا «عبدالرنوف فطرت» بود. او استدلال می‌کرد که تمدن مسلمانان در بخارا به سرآشوب افتاده و روحانیون محافظه کار مسئول آن هستند. او مدعی بود که این روحانیون تعالیم پیامبر را تحریف کرده، اسلام را به خدمت طبقات مسلط درآورده و آن را رودرروی پیشرفت قرار داده‌اند. او این بحث را مطرح کرد که تولد دوباره جامعه مسلمان نیازمند شناخت تازه‌ای از اسلام است. فطرت معتقد بود که تجدید حیات جامعه مسلمان تنها با نو شدن روحی و معنوی افراد، بر پایه اصلاح [نظام] آموزش و پرورش همراه با انقلابی سیاسی که به تسلط بیگانگان و حضور نخبگان سیاسی فاسد پایان دهد، امکان پذیر است. وی نخستین متفکر بخارا بود که بر عمل سیاسی تأکید داشت و هویت اسلامی را بر مبنای مفاهیم «وطن» و «ملت» مطرح کرد.

جنبش «جدید» در روسیه تزاری همسان جنبشهای اصلاح طلبانه در دیگر بخشهای جهان اسلام بود. این جنبش به لحاظ خاستگاه اجتماعی، جنبش اندیشمندان برخاسته از میان طبقات بورژوا و بازرگان اجتماع بود، جنبشی که به نخبگان جابجا شده تعلق نداشت بلکه از آن نخبگان سیاسی بلندپرواز محسوب می‌شد. در حالی که این جنبش با تأکید خود بر قرآن، سنت و اجتهاد بازتاب اصلاح طلبی روحانیون بود، اما «جدیدگرایی» در درجه نخست به صورت جنبشی نوگرا ظاهر شد که می‌کوشید اسلام را با تعبیر دیگری از تمدن فنی و ملی نوین بیان کند. از این لحاظ، این جنبش بیش از اصلاح طلبی صوفیه به نوگرایی امپراتوری عثمانی و «سید احمدخان» در هند نزدیک بود. بعلاوه، ملاحظات فرهنگی بزودی به سیاست گرایید. در دوران جنبش «جدید»، همراه با آن، تاتارها بحث درباره هویت سیاسی و گفتگو در این باره را که آیا تاتارها ترک هستند یا ملتی جداگانه آغاز کردند. مهاجران به ترکیه نظرات پان‌تورانی را اخذ کردند که به موجب آن ملل تاتار، ترک، مغول و فینو-اوگاری (Finno-Ugarc) ملت یگانه‌ای را تشکیل می‌دادند که به

فتوحات آتیل، چنگیزخان و تیمورلنگ افتخار می‌کرد. تاتارهای درون روسیه عموماً بر این نظر بودند که تاتارها ملت مشخصی هستند و خواهان شرایط برابر در جامعه روسیه بودند آنان می‌خواستند مسلمانان و روسها از نظر فردی برابر باشند و آینده‌ای توأم با همکاری دو ملت را تصویر می‌کردند. «رشیدابراگیمف» [ابراهیمف] فکر تشکیل فدراسیونی روسی-مسلمان طبق الگوی [امپراتوری] اتریش-هنگری را در سر می‌پروراند. افکار و عقاید سوسیالیستی نیز کم‌کم در میان روشنفکران مسلمان قازان، کیف، تفلیس و ارنبورگ اشاعه می‌یافت. تاتارها که جمعیتی پراکنده بودند و امید چندانی به جدایی ارضی از روسیه نداشتند، بیش از همه زمینه تأیید حرکت‌های پان اسلامی یا پان‌ترکی را دارا بودند.

همچنین، قزاقها برداشتهای ناسیونالیستی و مساوات طلبانه پیشرفته‌ای داشتند. تعداد کمی از قزاقها در ارتش و سازمانهای اداری روسیه خدمت می‌کردند و به مدارس روسی می‌رفتند. آنان از سردشمنی با تجار تاتار و نفوذ فرهنگی تاتارها، خواستار اشتراک مساعی با آموزگاران روس بودند. «ایلمینسکی» و شاگرد او «ابراگیم [ابراهیم] آلتین سارین» (۱۸۴۱-۱۸۹۱) در ترویج آموزش و پرورش از نوع روسی به زبان قزاقی و افتتاح مدارس تربیت معلم با استفاده از الفبای سیریلیک همیاری ورزیدند. «آلتین سارین» در سالهای ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۳ چهار مدرسه قزاقی تأسیس کرد که این امر با ایجاد کالج معلمان قزاق برای آموزش نخستین افراد بومی پی گرفته شد. این دوره از مشارکت و همکاری قزاقها و روسها، با نخستین موج عظیم مستعمره نشینی روسها در سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۰ پایان یافت. از آن زمان به بعد، روشنفکران قزاق بذری آگاهی ملی جداگانه را آفشانده. «آلاش اردا» (نام گروه افسانه‌ای قزاق) در ۱۹۰۵ تأسیس شد، اگر چه تا ۱۹۱۷ فعالیت سیاسی نداشت. در ۱۹۰۷ اولین روزنامه‌ها انتشار یافت. روشنفکران قزاق همچنان طرفدار آموزش و پرورش اروپایی و نوین بودند، اما با روسی شدن فرهنگ و مستعمره نشینی روسها از در مخالفت درآمدند. در میان رادیکالها، نخستین زمره‌ها درباره خودمختاری سیاسی و آزادی قزاق‌ها شنیده شد.

سالهای انقلابی ۱۹۰۴-۵ در روسیه، تشکیل «دوما» یا هیأت قانونگذاری در ۱۹۰۶، و آزادی موقت سازمانها، مطبوعات و مجلس، انگیزه‌ای برای پیدایش و گسترش روزنامه‌ها، احزاب سیاسی و کنگره‌های مسلمانان شد. چند حزب اسلامی و سوسیالیست - بیشتر از سوی تاتارها و اهالی اران - به وجود آمد. در ۱۹۰۴، دانش آموزان تاتار در مدرسه محمدیه، جنبش اصلاح را به راه انداختند تا مفاهیم فرهنگی «جدید» را در متن مبارزه برای حقوق سیاسی بگنجانند. در ۱۹۰۵، حزبی مارکسیست - ناسیونالیست به نام «برک» (وحدت) توسط دانش‌آموختگان مدرسه معلمان سازمان یافت. «برک» با «اصلاح» ادغام شد و «تنگچی لر» (ستاره صبح) به وجود آمد که گرایش انقلابی سوسیالیستی یا پوپولیستی (عوام‌گرا) داشت. اعضای اصلاح، شاخه قزاق حزب سوسیال دموکرات روس را بنا نهادند. تاتارهای دیگر، در ۱۹۰۷ «گروه سوسیال دموکرات تاتار» را تأسیس کردند. در همان زمان، حزبی در کریمه به نام «ملی فرقه» (فرقه ملی) تشکیل شد.

در ۱۹۰۵، تاتارهای قازان، کریمه‌ای‌ها و ارانی‌ها کنگره غیر قانونی مسلمانان سراسر روسیه را در «نیژنی نووگروود» برگزار کردند که به ایجاد «حزب سراسری مسلمانان روسیه» (اتفاق المسلمین) انجامید. در سه کنگره مسلمانان در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶، رهبران تاتار کوشیدند اتحادیه‌ای از مسلمانان روسیه به وجود آورند که برای سلطنت مشروطه، برابری و همکاری میان روسها و مسلمین، آزادی آموزش و پرورش و مطبوعات و انتشارات مسلمانان، و احترام به مالکیت خصوصی تلاش کند. با وجود یکپارچگی ظاهری این کنگره‌ها، نمایندگان در واقع اختلافات عمیقی داشتند. «غصهرانسکی» و رهبران قدیمی تاتار با اقدام سیاسی مخالف بودند و تمرکز در امور مذهبی و فرهنگی را می‌طلبیدند. مسلمانان

نزدیک به سوسیالیستهای روس، با یک حزب مذهبی مخالف بودند. اکثریت، خواهان اقدام سیاسی مسلمانان بر مبنای ملی و مذهبی بودند و از سیاستی طرفداری می کردند که در پی حقوق مدنی، تساهل با اقلیتها، برابری اقوام و خودمختاری فرهنگی - و نه استقلال ارضی - بود. در اران، نفوذ آرامنه و روسها با محافظه کاری مذهبی ترکیب شد و به ترقی اندیشمندان رادیکال و ضد مذهبی انجامید. [حزب] «همت» که در ۱۹۰۴ در باکو تاسیس شد، هوادار بلشویکها بود؛ باکو مکان مطلوبی برای یک حزب پرولتری [کارگری] مسلمان محسوب می شد؛ چرا که از یک طبقه کارگر صنعتی شاغل در صنعت نفت، سنت لیبرال اسلامی، و برخوردها و تماسهای فراوان با جریانهای سیاسی رادیکال در خارج از اسلام برخوردار بود.

به هر حال، تا سال ۱۹۰۷ دوره کوتاه لیبرالی روسیه جای خود را به واکنش داد و اندیشمندان مسلمان به لحاظ سیاسی در عزلت ماندند. تلاشهای آنان در اتحاد با لیبرالهای روس به شکست انجامید و از سوی توده های مسلمان نیز حمایت نشدند. با وجود آسیبهایی که گله داران قزاق بر اثر جابجا شدن توسط مستعمره نشینان روس دیده بودند و دهقانان ترکمن در نتیجه فقر ناشی از سیاستهای مربوط به اداره زمین از سوی روسها متحمل شده بودند، توده مردم همچنان در جوامع روستایی و دودمانی تحت اقتدار رؤسای قبیله ای و مذهبی زندگی می کردند. در آستانه انقلاب ۱۹۱۷، شمار اندیشمندان مسلمان اندک ماند و آنان بر اثر گرایش به ایدئولوژیهای مذهبی، سوسیالیستی و ناسیونالیستی در تفرقه و محروم از پشتیبانی مردمی به سر می بردند.

### دوران انقلاب

در سایر مناطق، مسلمانان نه تنها به تلاش برای کسب استقلال کامل دست زدند، بلکه برای خودمختاری فرهنگی و سیاسی محدود در چارچوب روسیه - شوروی نیز کوشیدند. در منطقه ولگا مسلمانان احزاب سوسیالیست و بورژوازی معتدلی تشکیل دادند که اغلب حاصل انجمنهای تأسیس شده پس از انقلاب ۱۹۰۵ بود. کنگره های مسلمانان در مه، ژوئیه و نوامبر ۱۹۱۷ در مسکو و قازان تشکیل شد تا در این باره به بحث بپردازد که آیا باید در پی خودمختاری فرهنگی در درون کشور روسیه برآمد یا به دنبال تشکیل فدراسیونی از کشورها (یا ایالتهای) مسلمان بود. نمایندگان به تفرقه افتادند، اما کنگره های پیاپی گامهای شجاعانه ای در راه سازماندهی نیروهای مسلمان برداشت.

بروز انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه به معنی برجیدن ناگهانی رژیم تزاری و شروع مبارزه قدرت میان روسها و بین روسها و مسلمانان بود. حکومت موقت روسیه که فوریه ۱۹۱۷ برقرار شد، زمینه استقرار رژیم شورایی (شوروی) را فراهم ساخت. دکترین حزب کمونیست رسماً حق همه ملل استعمارزده را در مورد خود تصمیم گیری اعلام داشت و حق انفصال را برای آنان تضمین کرد. هنگامی که این ملل در ۱۹۱۷ «کمیساریای امور ملیت» را (به ریاست استالین) تاسیس کردند، شوراها درصدد بودند در زمینه خودمختاری فرهنگی یا سیاسی بیندیشند، اما در ۱۹۱۹ حزب تصمیم گرفت حاکمیت خود را بر مسلمانان اعلام دارد. کمونیستها خود را وارث مناطقی یافتند با سکنه روسی فراوان و سرزمینها و مللی برخوردار از اهمیت استراتژیک و اقتصادی فراوان که تمایلی به تسلیم شدن نداشتند. مردم روس در آسیای میانه، صرف نظر از دیدگاههای سیاسی، برای جنگیدن در راه حفظ برتری نژادی روس نیز آماده بودند.

نخستین کنگره، «شورای ملی» و «کمیته اجرایی» را به وجود آورد. کنگره دوم، «شورای نظامی» را به رهبری تاتارها و باشقیرها تشکیل داد و کنگره سوم یا «مجمع مؤسسان» را فراخواند که این کنگره، تشکیل کشور (یادولت) تاتار «ایدل - اورال» را اعلام داشت. این کشور موعود، در ۱۹۱۸ به دست بلشویکها منقرض شد. استالین از طریق «کمیساریای مرکزی امور مسلمانان» موفق به جذب کمونیستهای ملی و سوسیالیستهای تاتار به درون حزب [کمونیست] روسیه شد و در ۱۹۲۰ شوراها «جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاتار» را تشکیل دادند. در کریمه نیز، حاکمیت شوروی در نتیجه ائتلافی میان «حزب کمونیست روسیه» و «حزب فرقه ملی» برقرار شد. «جمهوری دموکراتیک تاتار» که در ۱۹۱۷ تأسیس شده بود زیر سلطه شوروی درآمد و در ۱۹۲۱ به نام «جمهوری شوروی کریمه» تجدید سازمان یافت.

در حالی که روسهای سرخ و سفید (کمونیستها و تزارستها) درگیر جنگ داخلی بودند، اندیشمندان مسلمان و دیگر رهبران منطقه ای و محلی می کوشیدند از درهم شکسته شدن دولت روسیه بهره گیری کنند. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ مسلمانان باشقیرستان، قزاقستان، اران و قفقاز بر سر استقلال منطقه ای مبارزه می کردند. در مناطق اورال و باشقیر، مردمی کاملاً مرتبط با تاتارها که زندگی خود را از راه دامپروری، جنگلداری و کشاورزی در سطح محدود می گذرانیدند، در راه خودمختاری سیاسی می جنگیدند تا از مهاجرت روسها جلوگیری کنند و زمینهای اشغالی توسط روسها را به صاحبان باشقیری بازگردانند. در ۱۹۱۷ آنان «شورای ملی باشقیر» را تشکیل دادند و از کنگره مسلمانان سراسر روسیه بیرون آمدند. استالین در آغاز خواهان تشکیل جمهوری باشقیر به عنوان نمونه ای از چگونگی حمایت شوراها از ملل مسلمان بود، اما تاتارهای محلی که در رؤیای دولت متحد تاتار بودند، با خودمختاری باشقیر مخالفت ورزیدند. باشقیرها که برای رسیدن به خواسته های خود بسیار ضعیف بودند، نخست با روسهای سفید و سپس با روسهای سرخ متحد شدند، اما در ۱۹۲۰ تاتارها و روسهای محلی با

در ترکستان، حاکمیت شوروی مسیری پر پیچ و خم یافت. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به تشکیل یک حکومت موقت کاملاً روسی انجامید. رهبران روشنفکر مسلمان در واکنش به این امر در آوریل ۱۹۱۷ در جوی متأثر از سرکوب سبانه شورشهای ۱۹۱۶، قحطی و کشمکش آشکار میان مسلمانان و روسها بر سر کنترل اراضی، فراخوان کنگره ای را اعلام داشتند تا به بحث و گفتگو درباره آینده سیاسی خود بپردازند. بیشتر شرکت کنندگان را روشنفکران تحصیلکرده در روسیه و بازارگانان تاتار تشکیل می دادند که بیش از استقلال سیاسی خواهان خودمختاری فرهنگی بودند. نمایندگان جسور، از خودمختاری ارضی در محدوده یک روسیه فدرال طرفداری می کردند. همه نمایندگان به امید اتحادهای آتی با روسهای لیبرال و رادیکال، مواضع مسالمت آمیزی اتخاذ کردند. آنان همچنین از قدرت رهبران مذهبی محافظه کار که می توانستند هر جنبش اسلامی مستقلی را اداره کنند و روشنفکران اصلاح طلب را شکست دهند، در هراس بودند. در نتیجه، کنگره به دو گروه تقسیم شد. یکی «شورای اسلامی» را تشکیل داد که گرایشهای «جدید» را نمایندگی می کرد و درصدد تشکیل کشوری نوین و فدرالی بر مبنای برابری با دولت روس بود؛ دیگری انجمنی از روحانیون را سازمان داد که در درجه نخست به تفوق شریعت نظر داشت.

با این حال، در سال ۱۹۲۰ رادیکالهای بخارا با کمک نظامی روسیه «جمهوری شوروی خلق بخارا» را تشکیل دادند که مورد حمایت خانواده‌های بازرگان ثروتمند بود. رژیم تازه، یک دموکراسی مردمی متعهد به اسلام و شریعت اعلام شد. این رژیم حق مالکیت و آزادی اجتماعات، انتشارات و معتقدات مذهبی را تضمین کرد و قول اصلاحات سیاسی، تقسیم زمین و اعطای حقوق مدنی به زنان را داد. اما این تعهدات نتوانست عملی شود، چرا که این رژیم فاقد نیروی انسانی برای جایگزینی نخبگان قدیمی بود.

ائتلاف روسی-بخارایی بزودی به دست حکومت کاملاً کمونیستی در هم شکست. تحکیم قدرت شوروی، با نفوذ روسها و تاتارها به درون ارتش، نظام آموزشی، دستگاه گمرکی، و تشکیلات شبه نظامی، پلیس و واحدهای اداری و اجرایی آغاز شد. معاهدات تجاری، انحصار واقعی تجارت بخارا را به شورویها داد. در ۱۹۲۳ «شورای اقتصادی آسیای مرکزی» تشکیل شد تا مناطق بخارا را در شبکه‌های پولی، حمل و نقل و ارتباطات اتحاد شوروی ادغام کند. حزب کمونیست روسیه، حزب [کمونیست] بخارا را به عنوان حزبی با گرایشهای ناسیونالیست بورژوا، پان‌اسلامی و پان‌ترکی متهم ساخت؛ به دستگیری مقامات حکومتی بخارا پرداخت؛ حزب را پاکسازی کرد و حزب پرولتاریایی تازه‌ای سازمان داد که با اسلام و آثار بورژوازی سر دشمنی داشت. اصلاح‌طلبان بخارا به سادگی شکست خوردند، چرا که نماینده منافع طبقاتی منسجمی نبودند و نتوانستند پشتیبانی توده‌ای جمعیتی را که هنوز به مفاهیم اسلامی محافظه‌کارانه متعهد بودند، برانگیزند. در پی این وضع، در سال ۱۹۲۴ پیوستن به اتحاد شوروی به عنوان یک جمهوری شوروی سوسیالیستی صورت گرفت. خیاره پیش از این، در سال ۱۹۲۳ [در اتحاد شوروی] ادغام شده بود.

در بیشتر این موارد، اندیشمندان مسلمان ناچار به همکاری با حزب کمونیست روسیه بودند، زیرا مسلمانان قدرت سیاسی برای تشخیص اهداف فرهنگی و ایدئولوژیک خود به صورت مستقل را نداشتند. در میان آنان تفرقه ژرفی حاکم بود؛ فاقد قدرت سازماندهی بودند؛ توان نظامی نداشتند و از تماس مستقیم با توده‌ها بی‌بهره بودند. علاوه بر این، با رجال و روسای محلی و رهبران مذهبی محافظه‌کار نزاع داشتند. در حالی که برخی از آنان یا روسها خصومت می‌ورزیدند، بسیاری نیز کاملاً استحاله شده بودند و آینده‌ای مبتنی بر همکاری را در روابط مسلمانان و روسها مجسم می‌کردند. وعده‌های لنین به خود تصمیم‌گیری و مهارتهای دیپلماتیک استالین در حفظ امید به یک نظام روسی فدرال و اینکه کمونیستها به مسلمانان جایگاهی برابر خواهند داد، آنان را به حزب کشانید. بعضی به اشتباه انقلاب روسیه را با «اصلاحات جدید» یکی گرفتند. به این ترتیب، بسیاری از فتودال‌های برجسته سابق، بازرگانان ثروتمند، روحانیون اصلاح‌طلب و روشنفکران با این انتظار که به برابری با روسها و آزادی ملی دست یابند، به حزب بلشویک پیوستند. از مهمترین رهبرانی که به همکاری با رژیم پرداختند، «میرسعید سلطان گالیف» (؟ ۱۹۲۸-۱۸۸۰) رهبر تاتاری، «احمد بایتورسان» (۱۹۳۷-۱۸۷۳) نویسنده قزاق و بنیانگذار آلاش‌اردو، «عبدالرنوف فطرت» (متوفی به سال ۱۹۳۸) از رهبران ایدئولوژیک جنبش «بخارای جوان»، «فیض‌الله خوجایف» (۱۹۳۸-۱۸۹۶) بخارایی جوان، و «نریمان نریمانف» (۱۹۳۳-۱۸۷۰) سوسیال دموکرات و بنیانگذار [حزب] «همت» بودند.

بیشتر کمونیستهای مسلمان، سیاستمدارانی عملگرا بودند که اهداف اقتصادی و سیاسی کوتاه‌بُردی را تعقیب می‌کردند. آنان حاکمیت روسها را به عنوان امری بدیهی و مقدر می‌پذیرفتند و در این باره که سامان سیاسی مسلمانان در وضعیت پس از انقلاب چه خواهد بود، نظر خاصی نداشتند. با این حال، آرمانهای مسلمانان در سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ به نوعی شکل‌بندی و نظم رسید. «سلطان گالیف» و سایر کمونیستهای مسلمان، کمونیسم را نه به مثابه نظریه انقلاب پرولتاریایی، بلکه به عنوان آموزه‌ای

در اکتبر ۱۹۱۷ شوراهای قدرت را در ترکستان به دست گرفتند و به این بهانه که مسلمانان نماینده پرولتاریا نیستند، از مشارکت دادن آنان در حکومت خودداری ورزیدند. مسلمانان در واکنش به این امر، در نوامبر ۱۹۱۷ «جمهوری خودمختار ترکستان» را به پایتختی «خوقند» اعلام کردند؛ این جمهوری بر شریعت متکی و قرار بود به صورت فدرالی، متحد و هم‌پیمان روسیه باشد. حکومت خوقند در حیات کوتاه خود مدارس جدیدی به راه انداخت، نیروی شبه نظامی (میلیشیا) ایجاد کرد، زمینها را به دهقانان بازگرداند، اراضی وقفی را تقسیم کرد و به فقرا غله و خواربار داد. اما در فوریه ۱۹۱۸ به دست نیروهای روس سرنگون شد. به این ترتیب، از دو انقلاب در ترکستان، یکی پرولتاریایی اروپایی و دیگری بورژوایی مسلمان، قدرت نظامی برتر کاملاً به پیروزی رسید و ترکستان، یک «جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی» اعلام شد.

در ۱۹۱۹، مسکو که نگران شوونیسم روس و دشمنی مسلمانان با رژیم جبار روسی بود، کمیسیون ویژه‌ای را مأمور کرد که قدرت را تمرکز بخشد و پایه‌ای برای همکاری با مردم محلی ایجاد کند. روسها به منظور کسب پشتیبانی «جدیدها» آزادی مذهب را تضمین و کمیساریایی برای خودگردانی ترکستان منصوب کردند. رهبران «جدید»، دستجمعی به حزب کمونیست پیوستند و در جهت تعدیل سیاستهای روسی برای تأمین نیازهای مسلمانان کوشیدند. نخستین موضوع مورد توجه آنان، مبارزه با حفظی و بیماری بود.

در حالی که اندیشمندان «جدید» سعی داشتند از درون در رژیم نفوذ کنند، مقاومت‌های شبه راهزنان روستایی در روستاها شکل می‌گرفت.

واحدهای نظامی قبلی و خشمگین خوقند، زمینداران، تجار، متنفذان روستایی و طایفه‌ای، سران قبایل، صوفیها، کشاورزان اجاره‌کار بیکار شده و کارگران در پشت سر مقاومت روستایی موسوم به «باسماچی» قرار داشتند که به نام شریعت، پیامبر اسلام (ص) و حکم جهاد طهورت می‌گرفت. در ۱۹۲۰ گروه‌های متعدد مستقل و نافرمان باسماچی به دست روسها به دور افتاده‌ترین نواحی روستایی رانده شدند. با این حال، مقاومت باسماچی در هم نشکست. باب شدن سیاستهای مذهبی ضد اسلامی، به تحریک و تجدید مقاومت انجامید. در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ انورپاشا وزیر جنگ پیشین عثمانی کوشید جنبش را متحد کند. اما انور در اوت ۱۹۲۲ کشته شد و این فرصت از دست رفت. در همین زمان روسها تشخیص دادند که اقدامات نظامی در سرکوب باسماچیا کافی نیست و تصمیم به اعطای امتیازات سیاسی گرفتند. اراضی وقفی اعاده شد، مدرسه‌ها بازگشایی گردید، امکان تشکیل محاکم شرعی فراهم شد و نیز مصادره بنه و دیگر محصولات به حالت تعلیق درآمد. باسماچیا که بر اثر تفرقه درونی ضعیف شده، در نتیجه امتیازات شوروی به تزلزل افتاده و در برابر قدرت نظامی روسیه از پای درآمده بودند، مضمحل شدند. مقاومت پراکنده بار دیگر در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ پدیدار شد، اما تا سال ۱۹۲۴ ترکستان کاملاً در اختیار شوروی قرار گرفته بود.

بخارا و خیاره مراحل مشابهی از همکاری شورویها - مسلمانان و سرانجام تجدید سازمان و جذب شدن در دولت شوروی را تجربه کردند. مبارزه در بخارا با مخالفت دیرپا میان امیر [سید عالم خان] و نخبگان مذهبی و اداری محافظه‌کار مسلمان از یک سو و اصلاح‌طلبان «جدید» از سوی دیگر، آغاز شد. انقلاب فوریه به «جدیدگراهای» معتدل این جسارت را داد که در پی تشکیل سرویس غیر نظامی حقوق‌بگیر، جدا کردن خزانه عمومی از هزینه‌های شخصی امیر، و برکناری قاضی القضاات که مانعی بر سر راه اصلاحات بنیادی بود، برآیند. «بخاراییهای جوان» رادیکال، خواستار تأسیس پارلمانی برای محدود کردن اختیارات حکومت، آزادی آموزش و انتشارات و اخراج وزرای مرتجع از کابینه شدند. آنان، در اتحاد با شوروی تاشکند، کوشیدند دیگران را به پذیرش برنامه خود وادارند، اما بر اثر تظاهرات متقابل توده‌ای به رهبری روحانیون محافظه‌کار شکست خوردند.

این جمهوریها بر اساس همانندیهای قومی و زبانی مردم آنها تأسیس گردید، اما بخشی از این طرح به منظور تقسیم مسلمانان بود. همه این جمهوریها به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تعلق داشتند. آنها در اصل کشورهای مستقلی بودند که برای مقاصد دفاعی، سیاست خارجی و مدیریت اقتصادی، به صورت فدرالی متحد می شدند؛ اما طبق قانون اساسی شوروی [سابق] قوانین شوروی بر قوانین محلی مرجع بود و همه این سرزمینها قلمرو حکومت اتحاد شوروی به شمار می آمدند. این جمهوریها در عمل شدیداً تحت کنترل حزب کمونیست و تشکیلات دولتی مرکزی قرار داشتند.<sup>۱</sup>

نظام حکومت های ملی «خودمختار»، به دیگر گروههای مسلمان بسط یافت. طبق تقسیم بندی شورویها، ملل مسلمان یعنی مردمی که از تاریخ، زبان، هویت فرهنگی و تشکیلات سیاسی-رضی مشترک برخوردار بودند، شامل قزاقها، آذربایجان، تاجیکها، ترکمنها، قرقیزها، باشقیرها، چچن ها، اوستها، آوارها، لژگیها، کابارده ها و قره قالباها می شدند. دیگر گروههای کوچکتر که بر وحدت مردم قبیله ای با زبان مشترک متکی هستند، اما همه ویژگیهای ملتها را ندارند، در دسته ملیت ها (narodnosti) جای می گرفتند. از سال ۱۹۳۶ ملل و ملیتهای مختلف در شش جمهوری شوروی سوسیالیستی متحد (ازبکستان، آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان، تاجیکستان و قرقیزستان) و هشت جمهوری شوروی سوسیالیستی خودمختار شامل تاتارستان، باشقیرستان، داغستان و دیگر واحدهای قفقاز سازمان یافتند. در قفقاز چهار استان خودمختار کوچکتر نیز وجود دارد. دنباله دارد

#### □ باورقی ها

۱. آنچه ترکستان روس (در برابر ترکستان چین) خوانده می شد، در واقع بخشی از خراسان بزرگ بود که بر اثر دستگیری ترک زبانان مغول تبار بر آن سامان، ترکستان نام گرفت. بخش اعظم این سرزمین، همان فرارود یا ورز رود (ماوراءالنهر) است که در مقابل زیررود قرار دارد و به سرزمینهای آن سوی جیحون (آمودریا) گفته می شده - م.
۲. گرچه عثمان بن عفان با دو تن از دختران پیامبر (ص) ازدواج کرد (و از این رو به ذوالنورین ملقب شد)، اما از این دو همسر عثمان فرزندی به جای نماند و نسل پیامبر (ص) (سادات) تنها از طریق دختر دیگرش فاطمه (س) و همسر او حضرت علی بن ابیطالب (ع) تداوم یافت - م.
۳. قزاق (Kazakh) به مردمی از تبار ترک گفته می شود که در قزاقستان کنونی واقع در جنوب شرقی روسیه سکونت دارند - م.
۴. قزاق (Cassak) به گروهی از اهالی روسیه اطلاق می شود که در جنوب غربی آن سرزمین زندگی می کنند و از روحیه و عادات سلحشوری و جنگاوری برخوردارند. روسها اینان را غالباً به عنوان نظامی به خدمت می گرفتند و در اواخر عصر قاجار در ایران نیز فوج یا تیپ ویژه ای به تقلید از نیروهای قزاق روسیه تشکیل شده بود - م.
۵. دره ای بین سه جمهوری ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان - م.
۶. مرکز جمهوری خودمختار تاتارستان در روسیه - م.
۷. طبیعی است که این برتری، نظر شخصی نویسنده است - م.
۸. این حزب که دو سال پیش از انقلاب مشروطیت ایران از سوی برخی سوسیال دموکراتهای قفقاز به رهبری محمد امین رسول زاده در مجاورت مرزهای شمال غربی ایران ایجاد شده بود، بر رخدادهای انقلابی ایران در آن دوران تأثیر بسیار داشت. چگونگی شکل گیری نخستین احزاب کمونیستی در ایران (از جمله احزاب عدالت و کمونیست) را در تبلیغات و فعالیتهای این حزب و رهبران آن بویژه رسول زاده می توان پی گرفت - م.
۹. چنان که می دانیم با فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، جمهوریهای پانزده گانه این اتحاد رسماً استقلال یافتند و کنترل مسکو و روسها بر جمهوریهای غیر روس پایان پذیرفت. از آن پس اتحادها و ائتلافهای منطقه ای همراه با جنگهای برون مرزی میان جمهوریهای مختلف و جنگهای درون مرزی در برخی از این جمهوریها شکل گرفت و در همین حال ارتباط جمهوریها از طریق بیمانی به نام کشورهای مستقل مشترک المنافع حفظ شد - م.

عملی می شناختند که چگونگی سازماندهی جنبشی زیرزمینی، اغتشاش، آموزش توده ها، کسب پشتیبانی سیاسی و تنظیم حقوق ملی را توضیح می داد. آنان با فشاری مارکسیستی به مبارزه طبقاتی و مرکزیت پرولتاریا را کنار نهادند تا استدلال کنند که ملل استعمارزده، صرف نظر از تقسیمات درونی، مللی پرولتاریا هستند و وظیفه اصلی آنها نیل به استقلال است.

انقلاب ملی، ناگزیر به پیشی گرفتن از نبرد طبقاتی بود. انقلاب در نگاه آنان، بیشتر بوسیله دهقانان رهبری می شد تا کارگران و به جای شهرها در نواحی روستایی تمرکز می یافت. نخستین اولویت آنان، آزادی ملی بود که کشورهای مسلمان را قادر می ساخت مرحله سرمایه داری (کاپیتالیستی) تحول تاریخی را بگذرانند و مستقیماً وارد سوسیالیسم شوند. سلطان گالیف، که بیانگر بدگمانی تقریباً عمومی به روسها بود، به این ادعای روسیه که سوسیالیسم به استعمار خاتمه خواهد بخشید، با خوش بینی نمی نگریست و بر این نظر بود که ملت تجاوزگر کاپیتالیست پیشین، زیر لوای سوسیالیسم نیز ملت سوسیالیست متجاوز خواهد بود. او با تأکید بر عنصر ملی دیدگاههای سیاسی خود، اعتقاد داشت که سوسیالیسم و اسلام سازگارند.

این آموزه انقلاب بین المللی و آزادی ملل استعمارزده، عوارض مهمی در نظام شوروی داشت. تعبیر ملی مسلمانان از کمونیسم، به رهبران مسلمان امکان داد که در برابر مداخله روسها در امور محلی مقاومت ورزند و با سیاستهای پیشبرنده مبارزه طبقاتی به مخالفت برخیزند، با این زمینه که اسلام تخاصم طبقاتی را به حداقل می رساند و آزادی ملی از قید حاکمیت استعماری اولویت دارد. این امر اشتیاق به بیرون راندن مهاجران استعمارگروس و آزادی از سلطه سیاسی روسها را نیز نظم و نسق بخشید. همچنین بعضی از ناسیونالیستهای مسلمان اندیشه نفوذ مسلمانان در حزب کمونیست، به دست گرفتن امور آموزش و پرورش و پیشبرد آرمانهای پان اسلامی و پان ترکی را دامن زدند.

«حزب کمونیست روسیه» شدیداً به مخالفت با گرایش ملی مسلمانان برخاست. به منظور مقابله با کمونیستهای مسلمان، استالین به سختی کوشید سازمانهایی برپا دارد که گروههای مسلمان را جذب و استحاله کند. نظر استالین - که تنها یک حزب کمونیست می تواند در اتحاد شوروی وجود داشته باشد، مبارزه طبقاتی جزء لاینفک مبارزه ملی یا مقدم بر آن است، و انقلاب به جای آسیا نخست باید در اروپا دنبال شود - غلبه یافت. در ۱۹۲۳ دوازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه، کمونیستهای ملی گرجی را محکوم کرد و خواستار تبعیت احزاب منطقه ای از اهداف [حزب] مرکزی شد. به سلطان گالیف اتهاماتی وارد شد و وی به عنوان مخالف قدرت سیاسی متمرکز، خطری برای امنیت شوروی در مناطق مرزی و مروج ناسیونالیسم های محلی، از حزب اخراج گردید. او در ۱۹۲۸ به اردوگاه زندانیان فرستاده شد و ناپدید گشت.

به این ترتیب، در مناطقی که ناسیونالیستهای شوروی و مسلمان اتحادی تشکیل داده بودند، روسها رقبای مسلمان خود را خلع ید کردند و مقاومت مسلحانه را در هم شکستند. در حالی که رهبران اصلاح طلب و ناسیونالیست مسلمان در بیشتر کشورهای جهان سوم نسلهایی داشتند که جایگاه آنان را تحکیم می کردند، توده ها را به حمایت برمی انگیزختند، به استقلال دست می یافتند، و هویتی ملی بر مبنای خواستهای خویش بنا می کردند، در اتحاد شوروی رهبران مسلمان شکست خوردند و سلطه دولت روس استقرار یافت. تا سال ۱۹۲۰ شورویها جمهوری های سوسیالیستی تاتار، کریمه، قزاق، ترکستان و آذربایجان و دو جمهوری خلق در خیه و بخارا مستقر ساخته بودند. دو جمهوری اخیر در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ به جمهوریهای شوروی سوسیالیستی تبدیل شد. در ۱۹۲۴ محدوده سرزمینی ترکستان، بخارا و خوارزم مورد تجدیدنظر قرار گرفت و چهار جمهوری آسیای میانه - ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان - تشکیل شد.